گفت وگو با شروین احمدی
پژوهشگر ایرانی مقیم فرانسه

کالایی شدن فرهنگ در دو ماراتن مصرف

مهرداد ناظری - روزبه زعفرانی

اگر در دوران جنگ سرد ایدئولوژی سوسیالیستی و سرمایه داری صنعتی هژمونی دو بخش از جهان را تعیین می کرد، پس از فروپاشی شوروی و سقوط دیوار برلین فضاو عرصه برای رشد بیشتر اندیشه های نئولیبرالیسم در جهان پدید آمد تا جایی که عده ای پا را از این فراتر نهادند و خط بطلانی بر هر آنچه به نام سوسیالیسم بود، کشیدند. اما در سالهای اخیر، بخصوص بعد از ۱۱ سپتامبر موج جدیدی به راه افتاده که به سرمایه داری موجود به دیده تردید می نگرد و ذات و ماهیت آن را مورد سؤال های جدی قرار داده است. بسیاری از نظریه پردازان چپ تو تاکید می کنند که هدف اندیشه های عدالت خواهانه، حداکثر کردن سود یا توسعه اقتصادی سریع نبوده بلکه هدف دستیابی به سعادت بهینه، و شرایط خوب زندگی و ترقی شخصیت انسانی است که هنوز در جوامع بشری به دست نیامده است. البته در این خصوص نظریات متفاوت و متنوعی در دنیا وجود دارد که از جمله معروف آنها ایده هایی است که توسط نشریه لوموند دیپلماتیک در جهان اعلام شده است. شروین احمدی دبیر بخش فارسی این نشریه معتقد است، سرمایه داری امروز در مسیری قرار گرفته که با در اختیار گرفتن مکانیسم بازار تحت عنوان پروژه ای به نام جهانی شدن نقش نیروهای مردمی و مدنی را به حداقل تقلیل داده است. به طوری که اکثر تصمیم گیری ها در قالب برنامه های اقتصادی، انباشت سرمایه فراوان و رفاه اجتماعی برای طبقه ای خاص را در کشوری مثل آمریکا به همراه داشته است. و در برابر برای کشورهای فرودست فقر و تنگدستی و شکاف طبقاتی را به ارمغان آورده است. درخصوص تحولات آینده نظام سرمایه داری و راه کارهای موجود با شروین احمدی نویسنده و پژوهشگر ایرانی مقیم فرانسه گفت وگویی انجام داده ایم که در پی می خوانید:

به نظر می رسد با رأی «نه» مردم فرانسه به قانون اساسی اروپا موتور جنبش چپ دوباره روشن شده است. نظر شما در این مورد چیست؟

با طرح مسأله قانون اساسی اروپا، جنبش چپ جدیدی در بسیاری از کشورهای این قاره در حال شکل گیری است که خود را در واکنش به این قانون اساسی نشان داد، ریشه در واکنش مردم این کشورها نسبت به گرایش نئولیبرالی ای دارد که تمام دستاوردهای اجتماعی را زیر علامت سؤال برده است. اکثریت مطلق نیروهای چپی که به قانون اساسی اروپا رأی منفی دادند، طرفدار اروپا هستند. آنها به قانون اساسی رأی منفی دادند چون معتقدند این قانون اساسی کارکرد های اقتصادی نئولیبرالی را در متن خود همچون اصول مورد پذیرش همه شهروندان اروپا حک کرده است فراموش نکنیم یک قانون اساسی باید دربر گیرنده عمومی ترین اصول مورد پذیرش همه شهروندان باشد و نه این یا آن گرایش اقتصادی .

حزب سوسیالیست فرانسه در این راستا چه اقداماتی انجام داد ؟

حزب سوسیالیست در کنگره ای داخلی تصمیم گرفت به این قانون رأی مثبت بدهد. ولی این ظاهر امر بود و آنطور که بعد مشخص شد، بخش بزرگی از کادرها و مبارزان این حزب با این رأی موافق نبودند.

پس در نهایت موافقان رأی «نه» از چه روشی برای جلب نظر مردم استفاده کردند؟

آنها به تمرد حزبی روی آوردند. وقتی از کنگره بیرون آمدند با سایر فعالان چپ ، خانه به خانه و آپارتمان به آپارتمان در خانه مردم را زدند و برایشان توضیح دادند که چرا باید به این قانون رأی مثبت داد. این کار تحت شرایطی انجام می گرفت که اکثریت مطلق رسانه ها و مردان سیاسی اعم از چپ و راست ، مردم را تشویق می کردند که به قانون اساسی رأی مثبت دهند. اما سرانجام این رأی منفی بود که در فرانسه برنده شد .

این رأی به نوعی یک انقلاب «مخملین» بود چرا که « نظم حاکم » با تمام ابزارهای سنتی اش نتوانست آنچه را که می خواست به مردم تحمیل کند. انعکاس رأی منفی در فرانسه در کشورهای همسایه فوق العاده بود . شکل گیری و موفقیت جریان چپ نوین آلمان به رهبری لافونتن بی شک از این رأی متأثر بوده است و موفقیت این حزب در انتخابات اخیر به نوبه خود بر نیروهای چپ در فرانسه تأثیر خواهد گذاشت.

چرا اهداف احزاب سوسیالیست که برای آن تلاشهای زیادی شده بود برروی میز ماند؟ آیا بین نظریه و عمل فاصله ایجاد شده است؟

تحولات حزب سوسیالیست فرانسه و اصولاً گرایش سوسیال دموکراسی در اروپا تاریخی پیچیده دارد که از دیدگاههای مختلف قابل بررسی و خود موضوع بحث جداگانه ای است. باور به توانایی انجام اصلاحات در سیستم سرمایه داری از جمله با تکیه بر ساختارهای مدنی دستاوردهای عظیمی برای مردم اروپا بویژه در نیمه دوم قرن بیستم به همراه آورد که به پیدایش واقعی و عملی دولت های رفاه منجر شد.

پس از سقوط دیوار برلین به نظر می رسد تا سوسیال دموکراسی در تمام اروپا به عقب نشینی های اساسی تن می دهد و خود را هرچه بیشتر با تمایل نئولیبرالی «نظم حاکم» تطبیق می دهد. بی شک این مسأله ریشه های متفاوتی دارداما با اندکی شوخی آدم را به یاد تبلیغات مخالف سوسیال دموکراسی کمونیست ها در دوران جنگ سرد می افتد که ادعا می کردند تنها در دوران رویارویی دو سیستم است که سرمایه داری حاضر به عقب نشینی است و در نتیجه سوسیال دموکراسی می تواند دستاوردهای جدی داشته باشد. این برخورد هرچند یک سویه باشد، بی شک بخشی از واقعیت را منعکس می سازد.

آیا تصور می کنید، نظام سرمایه داری وارد دورانی شده است که حتی در نظریات مارکس هم به آن اشاره نشده است؟

در واقع برعکس این است . با فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» به نظر می رسد لوکوموتیو سرمایه داری که برای مدتی از مسیر خود خارج شده بود، روی مسیر اصلی قرار گرفته و با سرعت پیش می رود. امروز قوانین سرمایه داری بدون هیچ ملاحظه و یا کنترل مدنی ای تعیین کننده تمام موازین زندگی بشر بر روی کره خاکی شده اند. لوکوموتیو سرمایه داری همه چیز را بر سر راه خود می کوبد و هم شکل می سازد و به کالا تبدیل می کند. جوامعی با فرهنگ های هزارساله در مدتی کوتاه شاهد مسلط شدن نوعی «شبه فرهنگ» در تمام عرصه های زندگی شان خواهند شد. توانایی سرمایه داری در این امر شگفت آور است . چه کسی می توانست فکر کند کوکاکولا و مک دونالد اولین غذا و نوشابه جهانی باشند که با چنین قدرتی در دو همه جا از هند و چین با فرهنگ های هزار ساله غذایی شان گرفته تا سرخ پوست های آمریکای لاتین تحمیل کنند. تمامی این جهت گیری ها از همان نیمه قرن نوزدهم توسط مارکس پیش بینی شده بود.

آیا اهداف سوسیالیستها در عصر پسا مدرن تغییر کرده است ؟ روزگاری آنها شعار عدالت و رستگاری برای همه را می دادند، آیا این شعارها فراموش شده است ؟

این شعارها لااقل در حرف فراموش نشده اند اما شرایط در این جوامع، با سرعت زیاد در حال تغییر است. موتور اصلی این تغییرات روند جهانی شدن است که این امکان را برای سرمایه داری فراهم کرده که خود را از چنگ دولت محلی وبندهای «مدنی» اش برهاند. نباید فراموش کرد که همسته بنیادین ایدئولوژی سوسیال دموکراسی تحقق آرمانهای یک دولت مدنی است که می تواند سرمایه داری را در بند کشیده و اصلاحات را به او تحمیل کند.

در شرایطی که این دولت ها هرچه ضعیف تر می شوند و رنگ می بازند سوسیال دموکراسی با چه ابزاری می خواهد اصلاحات را به سرمایه داری تحمل کند؟

این شرایط برای سوسیال دموکرات ها تنها دو راه باقی می گذارد : رادیکالیزم سیاسی، آنچنان که در آلمان اسکار لافونتن پرچمدار آن شد و یا همسازی با گرایشهای نئولیبرالی آنچنان که دولت تونی بلر در انگلستان آن را دنبال می کند. بازگشت به عقب ورؤیای داشتن دولت های محلی مقتدر نیز چندان عملی به نظر نمی رسد. به همین دلیل بسیاری بر جنبه جهانی مبارزه در شرایط کنونی تکیه و ضرورت پیدایش دولت جهانی را مطرح می کنند.

در چنین شرایطی از دموکراسی های مدرن چه چیزی باقی می ماند ؟

پست مدرنیسم چیز زیادی از دموکراسی باقی نگذاشته و در بسیاری از کشورهای غربی و از جمله در پیشرو ترین آنها ایالات متحده ، مدتهاست آن را در چنبره نوعی «فاشیسم مصرفی» گرفتار کرده است. زندگی اکثریت مردم در این کشورها به مسابقه دوی ماراتن بی پایانی برای مصرف تبدیل شده است . آنها با جذب و حل شدن در مصرف، تمام حقوق مدنی خود را به سیستم حاکم واگذار می کنند . سیاست هرچه بیشتر از زندگی مردم دور می شود. شهروندان در نوعی کمای عمومی یا یک حافظه کوتاه و محو درباره وقایع به سر می برند. این سیستم مصرفی آنها را در فضایی حس می کند که تنها آن چیزی را می شنوند و می بینند که سیستم خواستار آن است . این در حالی است که دهان هیچکس بسته نیست. فاشیسم مصرفی دهان هیچکس را نمی بندد، بلکه طوری عمل می کند که تنها حرف او به گوش ها برسد. این چنین است که در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری یعنی ایالات متحده، یکسال پس از ۱۱ سپتامبر اکثریت آمریکایی ها بر این باور بودند که صدام حسین در این عملیات دست داشته است. هیچ یک از حکومت های فاشیستی در تاریخ چنین توانایی را در شست وشوی مغزی نداشته اند.

گفته مارکس در مانیفست در این مورد تازگی خود را حفظ کرده است : « سرمایه داری، حرمت انسانی را محو ساخته و آن را به یک ارزش ساده قابل مبادله تبدیل می سازد. او تمام آزادی های بی شمار به دست آمده و تضمین شده انسان را تنها با یک آزادی ، آزادی تجارت بی رحمانه جایگزین می سازد». دموکراسی در کشورهای پیشرفته از محتوی خالی می شود و شرکت و عدم شرکت شهروندان تغییری در جهت گیری عمومی سیستم نمی دهد. تصمیم گیری های اصلی نیز توسط فراملیتی ها و بورس گرفته می شود و قوانین اجتماعی با تهدید انتقال کارخانجات به کشور هایی با حقوق اجتماعی پایین تر، زیر پا گذاشته می شوند. در ۲۰ سال گذشته در فرانسه دست به دست شدن های متعدد قدرت مابین حزب سوسیالیست و نیروهای راست تغییری در جهت گیری نئولیبرالی سیاست عمومی نداده است و تأثیراین تغییر دولت ها بر زندگی مردم ناچیز بوده است.

به تعبیری می خواهید بگویید دموکراسی در انتخاب افراد وجود دارد ولی در محتوا و برابری فرصتها خیر....؟

برابری فرصتها در سیستم سرمایه داری پیشرفته معنی چندانی ندارد. در همین انتخاب اخیر در ایالات متحده ، هردو کاندیدای ریاست جمهوری مثل همیشه میلیونر و ستارگان وشخصیت ها اختصاص داده می شود و اخبار بین المللی و اخبار اجتماعی چه داخلی و چه خارجی جای چندانی را اشغال نمی کنند. در چنین وضعیتی طبیعی است آمریکایی ها یکسال پس از حوادث ۱۱ سپتامبر فکر کنند صدام حسین در آن دست داشته است. اما آنچه چنین سیستمی را حتی برای تلویزیون های دولتی توجیه می کند، نوعی تقدس بازار است . درواقع کانال های تلویزیونی دریک مسابقه کور اخبار را هر چه بیشتر از محتوای خبری خارج کرده و به آن جنبه سرگرمی می دهند . و کانال های رقیب نیز(چه دولتی و چه غیر دولتی) مجبورند برای حفظ سهم خود از بازار به این وضعیت تن درهند. به بیانی دیگر در این تقدس بازار است که به نوعی از مجرای رسانه ها در خالی کردن دموکراسی از محتوی آن نقش دارد.

به عنوان یکی ازهمکاران سایت لوموند دیپلماتیک که یکی از پر طرفدارترین نشریات چپ نو در جهان محسوب می شود، آیا فکر می کنید با این اوصاف نقش بازار در آینده از بین خواهد رفت؟

بحث بر سر از بین بردن نقش بازار نیست، مسأله کنترل آن است . عرصه هایی در زندگی بشری وجود دارد که نباید به بازار سپرده شود. مسائل فرهنگی را نباید به بازار سپرد. بازار از فرهنگ یک کالای مصرفی سطح پایین می سازد و چون اولویتش بعد مصرفی آن است طبیعتاً سطح سلیقه در جامعه را تنزل می دهد.

مثل هری پاتر ؟

هری پاتر در واقع حتی از بدترین مثال ها هم نیست . ۹۰ درصد محصولات هالیوود نشان دهنده نمونه تولیدات صنعتی هستند که جهت گیری آن به دست بازار سپرده شده باشد. عده ای معتقدند که باید بخش های تولیدی مهمی را از دست بازار خارج کرد. مثلاً صنعت تولید دارو نباید در اختیار بازار باشد چون عوارض آن ویرانگر است. امروز تقدس بازار که در صنایع داروسازی به نام تقدس حق امتیاز های دارویی خود را نشان می دهد، مرگ میلیون ها انسان در سرتاسر کره زمین می شود. دارو را می توان همچون آموزش، فرهنگ و بسیاری از دیگر عرصه ها جزء مایملک عمومی جهانی شمرد و سعی کرد از چنگ بورس و سود رسانی رها ساخت، در این جهت تلاش هایی در جهان، از جمله توسط سازمان های غیر دولتی، سندیکا ها و محققین مستقل انجام می گیرد .

در بسیاری از مقالات لوموند دیپلماتیک از جهانی شدن از نوع دیگر نام برده می شود. فکر نمی کنید که این یک آرمان است و هیچ گاه به نتیجه نمی رسد مثلاً الان جریانهای چپ نو در اروپا در این حد ظاهر می شوند که بیایند در مقابل جهانی شدن، تظاهرات راه بیندازند و یا در جنبش سبزها بنشینند و در مورد محیط زیست صحبت کنند . آیااین یک نوع تقلیل منفی تلقی نمی شود؟

پدیده جهانی شدن از نوع دیگر را نباید به تظاهرات در مقابل این یا آن گردهمایی سران جهان تقلیل داد. جهانی شدن از نوع دیگر آن دل نگرانی مدنی ای را منعکس می کند که جهانی شدن نئولیبرالی به آن بی توجه است. جهانی شدن بدیل در دست جنبش های چپ قرار ندارد و بخش بزرگی از مسائل مطروحه در این چارچوب خواست همه اقشار بشری است. واقعیت است که جهانی شدن به همان اندازه پایینی ها ، بالایی ها را نیز گیج کرده است. قوانین بازی به سرعت تغییر می کنند و باید از آنها سر در آورد و خود را با آنها تطبیق داد. در مقابل سرمایه جهانی شدن و تضعیف قدرت های محلی و نبود یک مرجع مدنی برای تمام بشریت این انواع افراط ها هستند که میدان دار می شد تا سرنوشت بشریت را تغییر دهد. امروز اگر جوانی اسلحه بیاید قبل از همه به خودش فکر می کند ، خود را قربانی زیر پا گذاشتن قرارداد اجتماعی توسط سلطه گران می داند لذا به خود اجازه می دهد هر گونه قرارداد اجتماعی را زیر پا بگذارد. او به بانکی حمله می کند یا مغازه ای را در هم می شکند.

اما به نظر می رسد مردم هنوز هراسی که از گروهها و احزاب دست چپی، چه از نوع سنتی و چه از گروههای مدرن دارند، بیشتر از ایجاد یک دولت بزرگ است؟

وحشت از دولت های بزرگ هراسی طبیعی و نتیجه تجربه چیزی است که سوسیالیسم واقعاً موجود نامیده می شد . امروز کسی نمی تواند با دولتی کردن سیستمتیک تمام عرصه ها موافقت کند. این تجربه ای است که در پشت سر بشریت قرار گرفته است. ولی افراط دیگری که می تواند به همان اندازه ویرانی به بار آورد سپردن تمام عرصه ها به دست بازار است. برای مثال نمونه رسانه ها را در نظر بگیریم . رسانه ها در جامع مدرن نقش اساسی در شکل دادن به تفکر عمومی بازی می کنند. هرچه دسترسی به یک رسانه آسانتر باشد، مثل تلویزیون، نفوذ آن در جامعه هم بیشتر می شود. در کشور های پیشرفته و بویژه ایالات متحده شاهد آن هستیم که بخش بزرگی از اخبار تلویزیونی به هواشناسی ، وضعیت راه ها و حوادث متفرقه و زندگی ستارگان وشخصیت ها اختصاص داده می شود و اخبار بین المللی و اخبار اجتماعی چه داخلی و چه خارجی جای چندانی را اشغال نمی کنند. در چنین وضعیتی طبیعی است آمریکایی ها یکسال پس از حوادث ۱۱ سپتامبر فکر کنند صدام حسین در آن دست داشته است. اما آنچه چنین سیستمی را حتی برای تلویزیون های دولتی توجیه می کند، نوعی تقدس بازار است . درواقع کانال های تلویزیونی دریک مسابقه کور اخبار را هر چه بیشتر از محتوای خبری خارج کرده و به آن جنبه سرگرمی می دهند . و کانال های رقیب نیز(چه دولتی و چه غیر دولتی) مجبورند برای حفظ سهم خود از بازار به این وضعیت تن درهند. به بیانی دیگر در این تقدس بازار است که به نوعی از مجرای رسانه ها در خالی کردن دموکراسی از محتوی آن نقش دارد.

به عنوان یکی ازهمکاران سایت لوموند دیپلماتیک که یکی از پر طرفدارترین نشریات چپ نو در جهان محسوب می شود، آیا فکر می کنید با این اوصاف نقش بازار در آینده از بین خواهد رفت؟

بحث بر سر از بین بردن نقش بازار نیست، مسأله کنترل آن است . عرصه هایی در زندگی بشری وجود دارد که نباید به بازار سپرده شود. مسائل فرهنگی را نباید به بازار سپرد. بازار از فرهنگ یک کالای مصرفی سطح پایین می سازد و چون اولویتش بعد مصرفی آن است طبیعتاً سطح سلیقه در جامعه را تنزل می دهد.

مثل هری پاتر ؟

هری پاتر در واقع حتی از بدترین مثال ها هم نیست . ۹۰ درصد محصولات هالیوود نشان دهنده نمونه تولیدات صنعتی هستند که جهت گیری آن به دست بازار سپرده شده باشد. عده ای معتقدند که باید بخش های تولیدی مهمی را از دست بازار خارج کرد. مثلاً صنعت تولید دارو نباید در اختیار بازار باشد چون عوارض آن ویرانگر است. امروز تقدس بازار که در صنایع داروسازی به نام تقدس حق امتیاز های دارویی خود را نشان می دهد، مرگ میلیون ها انسان در سرتاسر کره زمین می شود. دارو را می توان همچون آموزش، فرهنگ و بسیاری از دیگر عرصه ها جزء مایملک عمومی جهانی شمرد و سعی کرد از چنگ بورس و سود رسانی رها ساخت، در این جهت تلاش هایی در جهان، از جمله توسط سازمان های غیر دولتی، سندیکا ها و محققین مستقل انجام می گیرد .

در بسیاری از مقالات لوموند دیپلماتیک از جهانی شدن از نوع دیگر نام برده می شود. فکر نمی کنید که این یک آرمان است و هیچ گاه به نتیجه نمی رسد مثلاً الان جریانهای چپ نو در اروپا در این حد ظاهر می شوند که بیایند در مقابل جهانی شدن، تظاهرات راه بیندازند و یا در جنبش سبزها بنشینند و در مورد محیط زیست صحبت کنند . آیااین یک نوع تقلیل منفی تلقی نمی شود؟

پدیده جهانی شدن از نوع دیگر را نباید به تظاهرات در مقابل این یا آن گردهمایی سران جهان تقلیل داد. جهانی شدن از نوع دیگر آن دل نگرانی مدنی ای را منعکس می کند که جهانی شدن نئولیبرالی به آن بی توجه است. جهانی شدن بدیل در دست جنبش های چپ قرار ندارد و بخش بزرگی از مسائل مطروحه در این چارچوب خواست همه اقشار بشری است. واقعیت است که جهانی شدن به همان اندازه پایینی ها ، بالایی ها را نیز گیج کرده است. قوانین بازی به سرعت تغییر می کنند و باید از آنها سر در آورد و خود را با آنها تطبیق داد. در مقابل سرمایه جهانی شدن و تضعیف قدرت های محلی و نبود یک مرجع مدنی برای تمام بشریت این انواع افراط ها هستند که میدان دار می شوند.

نظرتان در مورد الگوی چینی چیست؟ آنها به نوعی بحث سوسیالیزم بازار را مطرح کرده اند فکر می کنید الگوی چینی قابل تعمیم به جهان امروز هست و الگوی موفقی به شمار می رود؟

الگوی چینی قبل از هرچیز نشان دهنده این امر است که سرمایه داری برای گسترش خود نه به دموکراسی احتیاج دارد و نه دموکراسی جزو ذات آن است و سیستم های متمرکز بهتر می توانند سرمایه داری را به پیش ببرند. الگوی چین تأیید دیگری بر تز اصلی مارکس است برای نشان دادن اینکه ارزش اضافه در سرمایه داری ثمره کار بشری است. آن چیزی که در چین اتفاق می افتد این است که ۱۵۰۰ کالری لازم برای زنده بودن یک فرد در این کشور ارزانتر از هر جای دیگری میسر می شود.

چین یک سرمایه داری بسیار قوی متمرکز است و با ارائه نیروی کار ارزان، و با به وجود آوردن مجموعه شرایط برای یک تولید باکیفیت بخش مهمی از تولید جهانی را به سوی خود جلب کرده است. این تمرکز تولید به همراه خود تمرکز ثروت می آورد و به چین امکان می دهد روندهای تولیدی و تکنیکی خودشان را به وجود آورند. به عنوان مثال امروز از هر پنج DVD چهارتای آن در چین تولید می شود و چینی ها تا سالها فقط یک تولیدگر کور این محصولات بودند اما چندی پیش پروتکل جدیدی برای خواندن دیسک های DVD ساختند که سریعا به یکی از دو پروتکل اصلی تبدیل شد . امروزه چین هر چه بیشتر نقش تکنیکی و طراحی در تولید محصولات ساخته شده در این کشور بازی می کند. از سوی دیگر چین در حال پیوند با گذشته تاریخی اش نیز هست. نباید فراموش کرد که در سال ۱۸۰۰ یعنی آستانه قرن نوزدهم ۷۵ درصد تولید جهانی در چین و هند انجام می گرفت. رقمی که ۱۰۰ سال بعد بر اثر گسترش سیستم صنعتی و استعماری غرب به ۷ در صد رسید. این واقعیت الگوی چینی است و هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد.

نقش امپراتوری آمریکا را در این سیستم جهانی چگونه ارزیابی می کنید؟

ایالات متحده در مرکز تناقضات جهان قرار دارد.از یک سو این کشور موتور اصلی جهانی شدن است و از سوی دیگر یک ترمز در این عرصه . جهانی شدن فرایندی فراملتی است که نمی تواند خود را در بند منافع ملی این یا آن کشور محبوس کند. تحدید جهانی شدن در چارچوب منافع ملی این یا آن کشور آنچنان که در قرن نوزدهم در دوران اولین جهانی شدن به وقوع پیوست، به مرگ آن خواهد انجامید. فیلیپ گلوب در مقاله «چرخش بزرگ واشنگتن» که در ماه ژوئیه ۲۰۰۵ در نشریه لوموند دیپلماتیک چاپ شد به یادآوری این دوران تاریخی پرداخته است. البته امروز عوامل متعددی در روشن نگه داشتن موتور جهانی شدن مؤثرند که نسبت به گذشته بسیار قوی تر و متنوع ترند. در نتیجه می توان امیدوار بود یا ایالات متحده مجبور به عقب نشینی شود و یا اصولاً قلب اقتصادی جهانی شدن به جای دیگری منتقل شود. امروز ما شاهد شکل گیری قطب های مالی متفاوتی در جهان هستیم. یورو یکی از موفق ترین دستاوردهای اروپای متحد است که با وجود هزینه سنگین اش برای اروپایی ها به صورت بالقوه امکان یک پول جایگزین برای دلار به مثابه پول مرجع جهانی را به وجود آورده است. این یکی از خطرات عمده ای است که ایالات متحده در سال های آینده با آن روبرو است . از طرف دیگر چین به یک قدرت مالی بزرگ تبدیل شده است . و بخش بزرگی از اوراق قرضه آمریکا توسط چین خریداری می شود . چین برای ایالات متحده، یک متحد مشکوک است . واقعیت این است که ایالات متحده ، چین را به صورت یار و همراه نمی بیند، و به همین دلیل است که تلاش می کند به بحران بین چین و ژاپن دامن بزند و با دادن وعده هایی نظیرحمایت از حقوق ژاپن در شورای امنیت، این کشور را برای بحران های آینده در کنار خود نگاه دارد و اگر روزی چینیها خواستند به تهدید فروش اوراق قرضه متوسل شوند آنها جایگزین ژاپن باشند.

این حقیقت دارد که اگر آمریکا در خاورمیانه به این شکل درگیر نمی شد، بحث یوروبرای او با چین به نوع واقع تری شکل می گرفت، اما به نوعی جریانات خاورمیانه مانع شده که آمریکا به شکل جدی تری با چین روبرو شود؟

نمی دانم تا چه حد می توان این حرف را پذیرفت . ولی آنچه انکار کردنی نیست، این است که آمریکا هم مثل تمام امپراتوری های مشابه خودش در طول تاریخ، با دشواری هایی جدی روبرو است. ایفای نقش امپراتوری در سطح جهان هزینه های بسیار سنگینی دارد و نهایتا این هزینه ها هستند که امپراتوری را به زانو در می آورند. چیزی که بارها وبارها در تاریخ از امپراتوری روم گرفته تا امپراتوری اسپانیا تکرار شده است. اسپانیا در حالی که تمام طلا و جواهرات قاره آمریکا را غارت می کرد، کشوری ورشکسته بود. امروز ایالات متحده آمریکا با هزینه های ممتد و طولانی ای روبرو است، از هزینه کشورهای آمریکای لاتین گرفته تا کشورهای اروپای شرقی، از جمهوری های سابق شوروی گرفته تا کشورهای جنوب آسیا . هزینه های مربوط به بحران خاورمیانه و جنگ عراق که جای خود دارد. این جنگ برای آمریکا تبدیل به یک باتلاق سیاسی و مالی شده است . امروز هیچ دورنمایی وجود ندارد که آمریکا بتواند در کوتاه مدت این روند را بهبود بخشد. به همه این ها باید مسائل دیگری مانند تروریسم جهانی را نیز افزود که هم هزینه بسیاری برشانه آمریکا تحمیل کرده است و هم حتی مکانیزم های داخلی آن کشور را زیر سؤال برده است . توانایی ماجراجویی، که یکی از قدرتهای اصلی این کشور به حساب می آمد، بشدت ضربه خورده است.

با توجه به این مسائل هم می بینیم که مثلاً هنوز آمریکا در آمارهای جهانی بالاترین انباشت سرمایه را دارد. یا درآمد سوانه آن بسیار بالا است. آیا خود این ها عواملی نیستند که آمریکا هنوز بتواند به این جریان ادامه بدهد؟

بی شک فروپاشی ایالات متحده امروز و فردا اتفاق نمی افتد اما این ارقام به خودی خود گویای چیزی نیستند وضعیت ایالات متحده مشابه تمام امپراتوری ها قبل از ورشکستگی است . این در مورد انگلستان هم قبل از جنگ دوم جهانی صدق می کرد . آمریکا امروز بدهکارترین کشور جهان است و به اعتبار دلار، پولی را خرج می کند که ندارد . این وضعیت تا وقتی امکان پذیر خواهد بود که اعتراض به آن به صورت یک واقعیت عینی بین المللی در نیامده باشد.

فکر نمی کنید این نوع جدید امپراتوری که آمریکا شاید تنها نمونه اش باشد، از لحاظ ویژگیها ، شرایط تاریخی و بعد سرمایه داری با امپراتوریهای قبلی متفاوت باشد. بی شک آمریکا ویژگی های خاص خودش را دارد و هیچ دو امپراتوری هم در تاریخ شبیه هم نیستند . ولی قوانین عمومی وجود دارد که در مورد همه آن ها صدق می کند. امروز از هر کجا شروع کنیم ، از بحث محیط زیست گرفته تا احترام به قوانین بین المللی با مانع ایالات متحده روبرو می شویم که می خواهد برای مسائل جهانی راه حلی آمریکایی ارائه کند. استثنای آمریکایی هر چه بیشتر به یک مشکل بشری تبدیل می شود و مقاومت ها در مقابل آن در همه جا از جمله در قلب هم پیمانان گذشته اش شکل می گیرند.همانطور که گفتم بحث شکست نظامی امپراتوری مطرح نیست و آمریکا زیر بار هزینه های امپراتوری اش له خواهد شد. شاید مطرح شدن یورو به مثابه پول مرجع شروع این روند باشد.

چرا این اتفاق الان نمی افتد؟

به دلایل متفاوتی . مثلاً هنوز که هنوز است هیچ کس نمی تواند عواقب وعوارض سقوط دلار به عنوان پول مرجع را در سطح جهانی پیش بینی کند. دوم اینکه یوروهم امروز نه آمادگی اقتصادی اش را دارد و نه اصلاحات عمومی لازم در سیستم بانک داری اروپا اجرا شده اند تا این امکان را به یورو بدهد که به عنوان پول مرجع جهانی عمل بکند ولی واقعیت این است که امروز یورو چه بخواهیم و چه نخواهیم دارد نقش محکم تری در برابر دلار پیدا می کند . لیره استرلینگ قبل از جنگ جهانی دوم پول مرجع در سطح جهان بود و دلار در فاصله بسیار کوتاهی توانست جای آن را بگیرد .

لوموند دیپلماتیک به عنوان یک نشریه در مقابل این جریانات چه کاری انجام داده است ؟

لوموند دیپلماتیک نشریه ای تحلیلی است و در مرکز این بحث ها قرار داد. این نشریه به ۱۹ زبان انتشار پیدا می کند وتیراژ آن در جهان به یک میلیون و چهار صد هزار نسخه بالغ می شود. نقد جهانی یک قطبی که در آن یک ابرقدرت اراده خود را با نقض قوانین بین المللی به همگان تحمیل می کند در کنار نقد نئو لیبرالیسم کوری که تمام عرصه های زندگی بشر را در تمامی جهان در بر می گیرد، دو موضوع اصلی دلمشغولی هیأت تحریریه لوموند دیپلماتیک هستند. از طرف دیگر نویسندگان وهنرمندان بسیاری کارهای خود را به این نشریه هدیه می کنند. بخش زیادی از پاسخ های من به سؤالات شما از مقالات شماره های گذشته لوموند دیپلماتیک گرفته شده بود. لوموند دیپلماتیک به مرور زمان تبدیل به انجمن گفت وگوی اندیشمندانی شده است که نسبت به وضعیت موجود در جهان دیدی نقادانه دارند و همه آنها به «اردوگاه» نظریات چپ تعلق ندارند.

پس با این حساب بیشتر به نقد وضع موجود پرداخته اید. تاکنون چه راهکارهایی در این خصوص ارائه داده اید؟

دوران ما عصر گوناگونی وسیع عرصه ها وشکل های مبارزه است. این وضعیت برای آنها که به دنبال یک شیوه مشترک مبارزه برای همه بشریت می گردند غریب می نماید. در مقابل سرمایه داری ای هر چه بیشتر جهانی شده آیا این مبارزات محلی نوعی توهم نیست؟ آیا نباید بدنبال یک برنامه مشترک مبارزه جهانی علیه نئولیبرالیزم بود؟ آیا خود این تمایل ریشه در نوستالژی مبارزه در جهانی دو قطبی ندارد ، جهانی که اینک دیگر پشت سر ما قرار گرفته است ؟ پاسخ به همه این سؤال ها در مرکز بحث راهکارهای مورد پذیرش همگان قرار دارد. تحولات تکنولوژیک و مسائل بشری هر کدام در تنوع و دگردیسی اشکال مقاومت نقش جدی بازی می کنند. من برای نمونه به پدیده «نرم افزارهای» آزاد اشاره می کنم که از دل سیستم تولید سرمایه داری بیرون آمده و برای اولین بار در تاریخ بشر نوعی شیوه تولید در مقابله شیوه کلاسیک تولید سرمایه داری پیشنهاد می کند که هم مؤثر تر است و هم بر روی افزاری اساسی سرمایه داری یعنی «مالکیت فردی» بنا نشده است و بیشتر به سفره بزرگی می ماند که هر کس برای فراهم آوردن محتوی آن کمک می کند و همه در کنار آن سیر می شوند. امروز این نرم افزارها تمام عرصه ها را در بر گرفته اند از سیستم های عامل گرفته تا بانک های اطلاعاتی . OpenOffice, FireFox, Linux, MySql, Apache و دیگر نرم افزارهای آزاد نیز به کابوس بسیاری از تراست ها تبدیل شده اند . آنچه بازهم بیشتر این پدیده را قابل توجه می کند، این است که در پیشروترین بخش تکنیکی تولید، سرمایه داری که در قلب اتوماتیزاسیون تمام روندهای تولید بشری قرار دارد به وجود آمده است. آیا ما در مقابل نطفه های شیوه تولیدی جدیدی قرار گرفته ایم؟ آیا این شیوه تولید به بخش های دیگر نیز تعمیم خواهد یافت؟ بررسی و پاسخ به این سؤالات نیز به بحث راهکارها یاری می رساند.

آنچه مسلم است این که، این نرم افزارها و مدل توسعه آنها بسیار مؤثرتر از شرکت هایی هم چون Oracle از گردش سرمایه ای نجومی چند میلیارد دلاری در سال عمل می کنند. در ۱۰ سال آینده اگر همین روند دنبال شود، بخش بزرگی از بازار Oracle به Mysql و یا Progresql انتقال پیدا خواهد کرد.

از طرف دیگر گسترش حوزه عمل این نرم افزارها خطر جدی برای مدل توسعه کلاسیک شرکت های نرم افزاری و به وجود آورده اند. امروز اولین سؤال سرمایه گذاران در مقابل یک نرم افزار جدید این است که آیا امکان به وجود آمدن مشابه آن به شکل آزاد وجود دارد؟

نقش نرم افزارهای آزاد در توسعه صنعت نرم افزار در جهان و در به وجود آوردن یک مدل تبدیل بدیل برای دیگر بخش های تولید بشری خود بحثی جداگانه است که باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت.